

مطرح

نشریه مستقل دانشجویی

پیش شماره اول

شماره مجوز: ۹۵۳۰۵۵

صاحب امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر: مرتضی محمدپور

نویسندگان: بهاره ذبیحی، محمد حسین زاده، ابوالفضل عباسی،

طراح و صفحه آرا: ابوالفضل عباسی



۲- شریعت‌رضوی دانشجوی مقتول دیگر فقط به علت زخم سرنیزه فوت کرده است. سرنیزه استخوان ران راست وی را به کلی خرد کرده و شریان‌ها را پاره کرده و در نتیجه خونریزی زیاد مجروح در گذشته است. یک گلوله نیز به دست راست وی اصابت کرده که جلدی بوده و نمی‌توانسته باعث مرگ باشد.

۳- مقتول دیگر، احمد قندچی نام دارد و به علت اصابت گلوله‌ای که وارد شکم وی شده و احشاء داخلی را پاره کرده، در گذشته است.»

نمای جدید از مزار سه شهید ۱۶ آذر

دو تن از شهدای ۱۶ آذر در مسگرآباد با وساطت و پیگیری‌های دوستانشان نیش قبر و به امامزاده عبدالله منتقل شدند. این سه دانشجوی در ضلع شرقی امامزاده و کنار هم دفن شده‌اند. آن زمان اجازه برگزاری هیچ مراسمی به خانواده‌هایشان داده نشد. تا چند سال پیش گورها شکل ساده‌ای داشت. اما چند سالی است که این سه گور بازسازی شده‌اند و حالا در مقایسه با سنگ‌های قدیمی اطرافشان کاملاً جدید و آراسته به نظر می‌رسند. عکس‌هایشان بر روی چارچوبی آجری نصب شده و گلدانی دارد از همان‌ها که بنیاد شهید بر مزار شهیدا نصب می‌کند. سه گور مشابه در کنار هم؛ از دور که ببینی بلافاصله متوجه می‌شوی مزار شهدای ۱۶ آذر است. سنگی سیاه رنگ بر روی مزارشان نصب شده با تصویری از سردر دانشگاه تهران. پری شریعت‌رضوی، مادر آذر شریعت‌رضوی هم کنار فرزندش به خاک سپرده شده است. ۲۶ سال بعد، سال ۱۳۶۸، سنگی دارد قدیمی که رویش نوشته‌اند «مادری داغدار...»

سوسن، احسان و سارا شریعتی بر مزار سه شهید ۱۶ آذر تقویم به ۱۶ آذر که می‌رسد نگرهبانان و بازدیدکنندگان هر روزه آرامگاه کسانی را می‌شناسند که همه ساله برای قرائت فاتحه‌ای و برگزاری مجلس یادبودی برای این سه دانشجوی شهید به این آرامگاه می‌آیند. برای اعضای خانواده آنها و البته دانشجویان و همه کسانی که خود را به واسطه اندیشه‌های آزادی‌خواهانه با آنها خویشاوند می‌دانند این روز فراموش‌شدنی نیست.

علی شریعتی، در این باره قول معروفی دارد که: «اگر اجباری که به زنده‌ماندن دارم نبود، خود را در برابر دانشگاه آتش می‌زدم؛ همان‌جایی که بیست و دو سال پیش، «آذر» مان، در آتش بیداد سوخت، او را در پیش پای «تیکسون» قربانی کردند! این سه یار دبستانی که هنوز مدرسه را ترک نگفته‌اند، هنوز از تحصیلشان فراغت نیافته‌اند، نخواستند - همچون دیگران - کوپن نانی بگیرند و از پشت میز دانشگاه، به پشت پاچال بازار بروند و سر در آخور خویش فرو برند. از آن سال، چندین دوره آمدند و کارشان را تمام کردند و رفتند، اما این سه تن ماندند تا هر که را می‌آید، بیاموزند، هر که را می‌رود، سفارش کنند. آنها هرگز نمی‌روند، همیشه خواهند ماند، آنها «شهید» اند. این «سه قطره خون» که بر چهره خواهند ماند، همچنان تازه و گرم است. کاشکی می‌توانستیم این سه آذر هورایی را با تن خاکسترشده‌ام ببوشانم، تا در این سموم که می‌وزد، نفسزند! اما نه، باید زنده بمانم و این سه آتش را در سینه نگاه دارم.»

و فرمانده نظامیان بالا گرفت. معاون رئیس دانشگاه تصمیم می‌گیرد زودتر از موعد زنگ تعطیلی کلاس‌ها را به صدا درآورد تا دانشجویان از دانشگاه خارج شوند.

شعبان جعفری در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

دانشجویان از کلاس‌ها بیرون می‌آمدند و به هم که می‌رسیدند، شعار می‌دادند. هر کس از گوشه‌ای فریاد می‌زد که «مرده باد شاه» و «زنده باد مصدق» پاسخ نظامی‌ها، شلیک گلوله بود. تا ظهر دوشنبه، ۱۶ آذر همه خبردار شده بودند که دانشگاه شلوغ شده و زمزمه‌هایی هم بود که ارتش به سمت دانشجویان شلیک کرده و تعدادی از آنها تیر خورده‌اند.

در دانشگاه کسی دقیقاً نمی‌داند چه اتفاقی افتاده فقط دهان به دهان می‌چرخد که سه دانشجو به نام‌های آذر (مهدی) شریعت‌رضوی، احمد قندچی و بزرگ‌نیا در راهرو دانشکده فنی غرق در خون شده‌اند و سربازها آنها را با کامیون به بیرون از دانشگاه منتقل کرده‌اند. عده زیادی هم زخمی و بازداشت شده‌اند.

نیکسون صبح ۱۷ آذر به دانشگاه تهران رفت و دکترای افتخاری حقوق گرفت.

پوران شریعت‌رضوی، خواهر یکی از این دانشجویان و همسر مرحوم دکتر شریعتی، در بیان خاطراتش از دیده‌ها و شنیده‌های آن روزها، گفته است: یکی از برادرهایم دانشجوی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بود. به خانه که برگشت، اهل خانه به او گفتند آذر هنوز به خانه بازنگشته است. برادرم به دانشگاه برگشت و تا ساعت ۱۰ شب در جستجوی او بود تا اینکه به او خبر می‌دهند آذر به همراه دو دانشجوی دیگر به شهادت رسیده است. از طریق یکی از اقوام خانوادگی‌مان متوجه شدیم که اجساد این سه شهید به قبرستانی در جاده خواران منتقل شده است. ما رفتیم گورستان مسگرآباد، دیدیم سرباز هست و ما را راه ندادند گفتند اگر اینجا آوردند، دفن شده‌اند. روز بعد شنیدیم که خودشان شبانه برده‌اند در گورستان دفن کرده‌اند.»

مزار سه شهید ۱۶ آذر، پیش از بازسازی

برادر احمد قندچی نیز در خاطراتش آورده است: «درگیری‌ها لوله شوفاژ در مقابل احمد ترکیب بود و آب جوش تمام سر و صورت او را به شدت مجروح کرده بود. با این حال مسئولان بیمارستان شماره ۲ نیروی مسلح شاهنشاهی از مداوا و حتی تزریق خون به او ابا کردند و ۲۴ ساعت بعد او به علت نرساندن خون به بدنش و خونریزی شدید، مظلومانه شهید شد.»

پزشکی قانونی در گزارش خود از معاینه پیکرهای بزرگ‌نیا، شریعت‌رضوی و قندچی در تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۳۲ آورده است: «علت فوت سه نفر از دانشجویان دانشگاه از طرف اداره پزشکی قانونی چنین تشخیص داده شده است:

۱- مصطفی بزرگ‌نیا دانشجوی دانشکده فنی بر اثر یک گلوله که از طرف راست سینه وارد و از زیر بغل چپ او خارج شده فوت کرده است. بر اثر این گلوله استخوان بازوی وی به کلی خرد شده و خونریزی زیاد باعث مرگ وی شده است. بر پشت شانه راست مقتول نیز اثر زخم سرنیزه دیده می‌شود که تا ۱۵ سانتیمتر زیر پوست فرو رفته بود.

مزار سه شهید ۱۶ آذر، پیش از بازسازی در محوطه‌ای وسیع، سنگ‌ها کنار هم چیده شده‌اند و دورتادور آرامگاه‌های خانوادگی‌ای است که برخی‌شان به وضوح نشان می‌دهند سال‌هاست کسی سراغشان را نگرفته است؛ پر از گرد و غبار شده و به تسخیر عنکبوت‌ها درآمده‌اند.

یافتن گورها در این آرامگاه بزرگ صبر و حوصله می‌خواهد. چنارها و بوته‌ها بر سنگ‌ها سایه انداخته‌اند و باید دقیق شوی تا بتوان نوشته‌ها را خواند. زمانی که شهدای دانشجو در این مکان دفن شده‌اند آرامگاه چنین ظاهری نداشته.

۱۶ آذر ۱۳۳۲؛ ۱۱۰ روز از کودتای ۲۸ مرداد می‌گذرد. افکار عمومی در بهت و حیرت فرو رفته و فضای سیاسی و اجتماعی جامعه یخ زده است. یک ماهی از آغاز دادگاه مصدق می‌گذرد و تصاویر این پیرمرد جنجالی با تن بیمار همه جای دنیا پخش شده؛ همه می‌دانند که خانه نخست‌وزیر با چه خراب شده و اموالش چگونه به غارت رفته است. حسین فاطمی مخفی است و به اصرار شاه، مأموران شهرستانی تمام شهر را برای یافتنش جست‌وجو می‌کنند. مردم با ناباوری و هراس از کنار تانک‌های ارتش که هنوز در خیابان‌ها مستقرند، عبور می‌کنند.

آمریکا، انگلیس و حزب توده در این چند ماه همه نوع حيله و دسیسه به کار بسته‌اند و رهبران‌شان با خاطری آسوده، راضی از ثمره دلارهای هزینه‌شده، به هم تبریک می‌گویند و حریصانه برای نفوذ و منفعت بیشتر با هم رقابت می‌کنند.

حمله نیروهای ارتش به منزل دکتر مصدق صبح ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

وقتی دفاتر روزنامه‌های منتقد شاه غارت می‌شدند دیگر همه فهمیدند که سال ۳۲ آغاز دوران استبدادی سخت است. مقاله نویسان و منتقدان شاه فراری و در حبس بودند، وقتی تایمز لندن نوشت: «چرچیل که ما را در جنگ با هیتلر به پیروزی رساند، پیروزی دیگری نصیب امپراتوری بریتانیای کبیر کرد.» انگلیس نفس راحتی کشید وقتی زاهدی تجدید رابطه با انگلستان را رسماً اعلام کرد و حالا نوبت آمریکا بود که عرصه جدید را محکی بزند و خاطر آسوده کند. رئیس‌جمهور آمریکا هیأتی اقتصادی، امنیتی، نفتی و نظامی همراه معاونش کرد تا در سفر به تهران و بررسی تحولات پس از کودتا موضوعی از قلم نیفتد. شاه نیز همه توانش را گذاشت تا مراسم استقبال باشکوه جلوه کند.

زمزمه تظاهراتی ضدولتی ارتش را به دانشگاه کشاند. سفر هیأت آمریکایی به هیچ قیمتی نباید حاشیه‌دار شود تا شاه بابت سرنگونی مصدق قدردانی شایسته‌ای از آنها کرده باشد.

دانشگاه تهران محاصره شد و سربازان ارتش در راهروهای دانشکده‌ها هم قدم می‌زدند. حضور سربازان دانشجویان را به واکنش واداشته بود. برخی زیر لب چیزی می‌گفتند و رد می‌شدند. سه نفر شوخی‌ای کردند و میان جمعیت گم شدند. وقتی سربازها تحملشان تمام شد و عرصه را به خود تنگ دیدند به دفتر رئیس دانشگاه رفتند و به اصرار خواستند این سه دانشجو را به آنها تحویل دهند، بحث بین رئیس دانشگاه

۶۱ پاییز گذشته است از آن روزهای هول و هراس که شبانه جنازه‌هایی آوردند تا بی‌صدا در محوطه آرامگاه قدیمی شهر دفن کنند. غیر از چند مأمور شهرستانی و تعدادی از مسئولان آرامگاه کسی نباید از این موضوع باخبر می‌شد. گورها با عجله پشت امامزاده عبدا... کنده و دانشجویان در آن دفن شدند.

امامزاده عبدا... شهر ری پیش از این، محل دفن آدم‌های معمولی بود، اما حوادث ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ و دفن سه دانشجوی شهید در آن، سال‌ها بعد وجهه‌ای سیاسی به این آرامگاه داد. از چنارهای قدکشیده آن روزها، تنها چند درختی باقی مانده که تو را هدایت می‌کنند به مقابل شبستان. تمام ظواهر قدمت و کهنگی در گوشه گوشه‌اش پیداست. به همان سبک و سیاق معمول اغلب آرامگاه‌های ایرانی ساخته شده؛ بقعه یا امامزاده‌ای در میان و دورتادور سنگ قبرهای چیده‌شده در کنار هم، اغلب شکسته و ساییده و برخی نام‌ها به کلی پاک شده‌اند.

تهران - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

شبستان امامزاده در حال بازسازی است و چند سرباز در ورودی آن ایستاده‌اند. از آن‌ها که درباره محل دفن شهدای ۱۶ آذر می‌پرسم، اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. طبق معمول اغلب آرامگاه‌ها، هیچ آدرس و راهنمایی هم برای یافتن محل قبور نیست.

داخل شبستان دوباره جویای آن‌ها و سایر مشاهیر دفن‌شده در آرامگاه می‌شوم.

یکی از مسئولان کفشداری می‌پرسد: کلید کدام در را می‌خواهی؟

می‌گویم: نمی‌دانم! می‌خواهم به مزار شهدای ۱۶ آذر بروم. - آنجا جزو اماکن متروکه است. هیچ نام و نشان ثبت‌شده‌ای از دفن‌شدگان آن نیست. باید جستجو کنی تا بیایی.

کلیدی می‌دهد و می‌گوید: این در ورودی شهدای ۱۶ آذر است. لطفاً فراموش نکنید وقتی وارد آرامگاه شدید در را دوباره از داخل قفل کنید.

کارت شناسایی می‌گیرند و کلیدی می‌دهند. از قرار برای مدیریت بهتر این آرامگاه، گورهای اطراف شبستان را با درهایی از هم جدا کرده‌اند. اطراف چند در وجود دارد که بدون هماهنگی امکان بازدید از گورها وجود ندارد.

نمایی از ورودی امامزاده عبدالله

در «۱۶ آذر» سمت چپ و پشت شبستان قرار گرفته است. کسی داخل آرامگاه نیست. برای ورود هنوز مردد هستم. نگاهی که می‌اندازم گورها همه شبیه هم در فضایی وسیع قرار گرفته‌اند. تاریخ دفنشان همه قدیمی‌است. صاحبانش اغلب متعلق‌اند به دوره قاجاریه. از دهه پنجاه به بعد دفن مردگان در این آرامگاه ممنوع شده و اردیبهشت ۷۸ بود که این بنا در ردیف آثار ملی کشور قرار گرفت.

طراحی سنگ‌ها و اسامی و عناوینشان کنجکاوی را برمی‌انگیزد که در مسیر عبور همه را بخوانی و به دوره زندگی آنها فکر کنی. با این فکرها وارد آرامگاه می‌شوم و در را از داخل قفل می‌کنم.

۱۶ آذر،

درسی همیشگی در تاریخ

می شوند. در این جا است که بعد از فضای تفرقه و نفاقی که رژیم کودتا بر جامعه حاکم کرده، جریان دانشجویی خود را از جریان نفاق روضفکری گسسته و به مردم پیوند می دهد، و بدون این که احساس شرم کند تبدیل به موج پیشروی دریای امت مسلمان می گردد. حکومت هم که این وضع را مشاهده می کند برای جلوگیری و پایان دادن به این ناآرامی ها تصمیم به سرکوب مردم و دانشجویان معترض می گیرد. در روز ۱۶ آذر فضای امنیتی بر دانشگاه حاکم و دانشگاه صحنه ی حضور سربازان و نیروهای ویژه ی ارتشی می گردد. نیروهای امنیتی و گارد ویژه ی شاهنشاهی با ورود به کلاس های درس به بر هم زدن کلاس و دستگیری دانشجویان معترض می پردازند. تا جایی که اعتراضات در دانشکده ی فنی دانشگاه تهران بالا گرفته و سربازان پس از محاصره ی دانشکده به روی دانشجویان آتش گشوده و دانشجویان در صحن طبقه اول به خاک و خون کشیده می شوند. سه نفر از دانشجویان به نام های قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی به شهادت می رسند.

سال ها پیش پس از سقوط حکومت رضا شاه پهلوی و روی کار آمدن نوکر بی چون و چرای بعدی، محمدرضا پهلوی، ریچارد نیکسون تصمیم گرفت تا ۱۶ آذر ۱۳۳۲ به ایران بیاید تا نتایج «پیروزی سیاسی امیدبخشی را که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است» (نقل از نطق آیزنهاور در کنگره آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد) با چشمان خود ببیند. هم چنین دو روز قبل از این ماجرا (۱۴ آذر) اردشیر زاهدی تجدید رابطه با انگلستان را رسماً اعلام کرد و قرار شد که «دنپس رایت»، کاردار سفارت انگلستان، چند روز بعد به ایران بیاید. در مقابل این اقدامات دانشجویان معترض و مبارز هم در اعتراض به کودتای سیاه و فضای حکومت نظامی آن دوران تصمیم گرفتند تا دست به تظاهرات بزنند و انزجار خود را از استکبار و اعیادی آن اعلام نمایند. استکباری که خون ملات را درون شیشه کرده بود و حالا می خواست ثمره ی این وضع را جشن بگیرد.

در ۱۴ آذر دانشجویان در کلاس های دانشگاه به سخنرانی می پردازند و سعی در بیدار نمودن سایر دانشجویان می نمایند. دانشجویان دانشکده های مختلف نیز تظاهرات پرشوری را علیه رژیم کودتا برپا می کنند. این وضع در روز بعدی هم ادامه می یابد و تظاهرات به کوچک و بازار نیز کشیده می شود و در همان روز عده ای از مردم و دانشجویان دستگیر

فردای آن روز نیکسون به تهران می آید و در حالی که دانشگاه هنوز در اشغال نظامیان شاهنشاهی است و خون دانشجویان مسلمان از روی زمین خشک نشده است، دکترای افتخاری حقوق خود را از دست به خون آلوده ی قاتلان و جنایتکاران، دریافت می نماید. شهید چمران در این رابطه می گوید: «وقایع آن روز چنان در نظرم مجسم است که گویی همه را به چشم می بینم. صدای رگبار مسلسل در گوشم طنین می اندازد، سکوت موحش بعد از رگبار بدنم را می لرزاند، آه بلند و ناله ی جانگداز مجروحین را در میان این سکوت دردناک می شنوم. دانشکده فنی خون آلود را در آن روز و روزهای بعد به رأی العین می بینم... نیکسون، معاون رئیس جمهور آمریکا، به ایران می آید تا نتیجه بیست و یک میلیون دلار خرج کودتا را ببیند.»

بیست و شش سال بعد جنبش دانشجویی به جایی می رسد که پس از حضور فعال در انقلاب اول، نه تنها شاه دست نشانده را از مملکت اسلامی بیرون می کند، بلکه انقلاب دوم را به راه می اندازد و دست هر استعمارگر و مستکبری را برای همیشه از کشور کوتاه می نماید. تا به امروز که در خط مقدم جهاد علمی، شهدای علمی را تقدیم راه حق و حقیقت و دفاع از آرمان های اسلام و انقلاب می نماید و خود طلایه داری سپاه مبارزه با ظلم استکبار را بر عهده گرفته است.

ابوالفضل عباسی



جنبش دانشجویی در گذرگاه تاریخ

پنج مرحله را می توان برای آن برشمرد: ۱- از پیروزی انقلاب اسلامی تا انقلاب فرهنگی؛ ۲- بازگشایی دانشگاه ها تا پایان جنگ تحمیلی؛ ۳- پایان جنگ تا دوم خرداد ۱۳۷۶؛ ۴- دوم خرداد ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۱؛ ۵- از سال ۱۳۸۱ تاکنون. همانطور که گفته شد انقلاب اسلامی تحولی شگرف در تمامی زمینه های اجتماعی فرهنگی در ابعاد فرامرزی ایجاد کرد و همین علت سبب شد که دشمنان خارجی انقلاب اسلامی تلاش خود را جهت ضربه زدن به نظام نوپای اسلامی به کار گیرند. بر همین اساس بود که انتظار می رفت دانشگاه با پیروزی انقلاب اسلامی همان طور که در روند مبارزات پا به پای مردم حرکت می کرد در بعد از انقلاب نقطه قوت باشد ولی با رسوخ گروهک ها به داخل دانشگاه ها و غلبه جنبش های سیاسی و گاهی امنیتی، مسائل علمی به حاشیه رانده شد. هر روز در دانشگاه تابلویی به اسم گروهک و جمعیت جدیدی اعلام موجودیت می کرد و این در حالی بود که گروهک هایی مانند منافقین، چریک های فدایی خلق، حزب توده و... دانشگاه ها را به محیط های پرتنش تبدیل کرده بودند، به طوری که در ناآرامی های سال ۵۹ این محیط ها به انبار سلاح و اتاق جنگ تبدیل شده بود. مجموع این تحولات سبب شد شورای انقلاب در خرداد ۱۳۵۹ دانشگاه ها را تعطیل کند و در ۲۳ خردادماه حضرت امام حکم انتصاب اعضای ستاد انقلاب فرهنگی را صادر نمایند. مهم ترین رویداد دانشجویی این دوران بی شک تسخیر لانه جاسوسی در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ بود، امری که اثرات آن مانند انقلاب اسلامی فرامرز شد و حضرت امام نام انقلاب دوم را برای آن برگزید.

سال ۶۱ موعده بازگشایی دانشگاه ها فرا رسیده و این در حالی بود که بیش از یکسال بود که دشمن بعثی جنگ را به جمهوری اسلامی تحمیل کرده بود. بسیاری از دانشجویان مسلمان و انقلابی از همان سال های اول انقلاب هسته های اولیه نهادهای انقلابی مانند سپاه و جهاد را که به ابتکار حضرت امام تأسیس شده بود تشکیل دادند و با شروع جنگ وارد میدان مبارزه با رژیم بعث شدند. از هسته های اولیه دفاعی تا فرماندهی لشکرهای بزرگ دانشجویان حضور داشتند، شهید علم الهدی از جمله همین دانشجویان بود که با یارانش در هویزه حماسه های ماندگار آفریدند.

محمد حسین زاده

بنیان گذاران استکبارستیزی و

آزادی خواهی در بین دانشجویان

۱۶ آذر، روزی که به نام دانشجو مزین شده است و هر سال در این روز ما یاد و خاطره سه دانشجوی آزاده را که نخواستند در برابر جور زمانه سر خم کنند، و در این راه، دانشگاه را به خون خود آراستند، گرامی می داریم.

آری نام احمد قندچی، آذر شریعت رضوی و مصطفی بزرگ نیا برای همیشه بر تارک تاریخ دانشگاه نگاشته شده است. در اینجا شایسته است به دست نوشته معلم فقید دکتر علی شریعتی اشاره کنیم که در یاد بود این یاران دبستانی می گوید:

«اگر اجباری که به زنده ماندن دارم نبود، خود را در برابر دانشگاه آتش میزد، همانجایی که بیست و دو سال پیش، «آذر» مان، در آتش بیداد سوخت، او را در پیش پای «نیکسون» قربانی کردند...! این «سه یار دبستانی»، که هنوز مدرسه را ترک نگفته اند، هنوز از تحصیلشان فراغت نیافته اند، نخواستند - همچون دیگران - کوبن نانی بگیرند و از پشت میز دانشگاه، به پشت پاچال بازار بروند و سر در آخور خویش فرو برند. از آن سال، چندین دوره آمدند و کارشان را تمام کردند و رفتند، اما این سه تن ماندند تا هر که را می آید، پیاموند، هر که را می رود، سفارش کنند. آنها هرگز نمی روند، همیشه خواهند ماند، آنها «شهید» ند. این «سه قطره خون» که بر چهره ی دانشگاه ما، همچنان تازه و گرم است...»

به خاک من گذری کن چو گل گریبان چاک

که من چو لاله به داغ تو خفته ام در خاک

چو لاله در چمن آمد به پرچی خونین

شهید عشق چرا خود کفن نسازد چاک

سری به خاک فرو برده ام به داغ جگر

بدان امید که آله بردم از خاک

چو خط به خون شبابت نوشت چین جبین

چو پیریت به سرآرند حاکمی سفاک

بگیر چنگی و راهم بزن به ماهوری

که ساز من همه راه عراق میزد و راک

به ساقیان طرب گو که خواجه فرماید

اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک

ببوس دفتر شعری که دلنشین یابی

که آن دل از پی بوسیدن تو بود هلاک

تو شهریار به راحت برو به خواب ابد

که پاکباخته از رهنان ندارد باک



بهاره ذبیحی

دانشگاه و جامعه دانشگاهی از زمان تأسیس اولین دانشگاه در ایران تاکنون به شهادت تاریخ معاصر ایران منشأ بسیاری از تحولات اجتماعی و سیاسی بوده است و

البته این در کنار اثرات مستقیمی است که بر رشد علم و فناوری و بالتبع رشد اقتصاد و فرهنگ داشته و دارد. در این میان انقلاب اسلامی را می توان نقطه عطفی در جنبش دانشجویی دانست، واقعه ای بزرگ که دانشجویان و دانشگاهیان خود نیز در وقوع آن مؤثر بودند و از اثرات آن نیز تأثیر گرفتند. بر این اساس اگر بخواهیم نگاهی گذرا بر روند حرکت جنبش های دانشجویی از ابتدا تاکنون داشته باشیم، انقلاب اسلامی را که نقطه تمایز و مرحله جدیدی در تحولات بین المللی، منطقه ای، ملی و بالتبع دانشگاهی بوده است را باید مبنای تقسیم خود قرار دهیم.

الف) قبل از انقلاب

به یک نگاه جنبش دانشجویی در ایران پیش از انقلاب را می توان به چهار دوره تقسیم کرد: ۱- از زمان تأسیس دانشگاه تهران تا پایان سلطنت رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰؛ ۲- از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۶ آذر ۱۳۳۲؛ ۳- از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۴۲؛ ۴- از ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی (دایره المعارف انقلاب اسلامی، سوره مهر، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ج ۲، صص ۳۳ تا ۳۶).

در دوره رضاشاه اگر چه بیشتر فعالیت های دانشجویی گرایش کمونیستی داشت، اما به دلیل دوران اختناق رضاخانی انسجام کافی پیدا نکرد. از شهریور ۱۳۲۰ تا آذر ۱۳۳۲ حضور نیروهای متفقین در ایران و گسترش فقر و بیماری در کشور جنبش های دانشجویی را منسجم کرد. سه گرایش اصلی این دوران را می توان چپ های نزدیک به حزب توده، ملیون نزدیک به ملی گراها و مصدق و اسلامگراها دانست. تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان در همین ایام و با دغدغه همگرایی نیروهای مسلمان در دانشگاه ها رقم خورد. ۱۶ آذر ۱۳۳۲ شهادت سه آذر اهورایی (تبیین دکتر شریعتی از شهیدان احمد قندچی، آذر شریعت رضوی و مصطفی بزرگ نیا) که در اعتراض به ورود نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا به تهران و با نگاه استکبارستیزانه دانشجویان و جنایت رژیم پهلوی رقم خورد.

دوره سوم قبل از انقلاب از سال ۱۳۳۲ شروع

ب) بعد از انقلاب

سیر تحولات جنبش دانشجویی در بعد از انقلاب هم فراز و نشیب های بسیاری را پشت سر گذاشته است و